

## شیفتگان کتاب

علی رفیعی علا مرودشتی

### بخش ۳۰

۱۳۷. تاج الدین ابوالحسن یا ابوطالب علی بن انجب بن عثمان بن عبدالله بن عبیدالله بن عبدالرحیم بغدادی معروف به «خازن» و مشهور به «ابن ساعی» شافعی (۵۹۳-۶۷۴ق/ ۱۱۹۷-۱۲۷۵م)<sup>(۱)</sup>، مورخ، لغوی، مفسر، فقیه، محدث و خازن و متولی

---

۱. الحوادث الجامعة، ص ۱۸۵ (۳۸۹)؛ الجامع المختصر ابن ساعی، مقدمه؛ نساء الخلفاء، مقدمه؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۷۰/۲ - ۷۱؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۲ / ۴۷۱ - ۴۷۲؛ المقتفی برزالی، ۱ برگ ۵۵؛ البداية و النهایة، ۱۳/۲۷۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۷۱ - ۶۸۰ق)، ص ۱۶۱ - ۱۶۳؛ تذکرة الحفاظ، ۴ / ۱۴۶۹؛ العبر ذهبی، ۴ / ۹۴؛ ذیل مرآة الزمان، ۳ / ۱۴۷؛ منتخب المختار، ص ۱۳۷ - ۱۳۹؛ مجمع الآداب، ۴ / ۲ / ۶۶۶؛ تاریخ ابن الفرات، ۷ / ۶۱؛ تاریخ علماء بغداد، ص ۱۳۷؛ عقد الجمان، ۲ / ۱۵۲؛ طبقات المفسرین داودی، ۱ / ۴۰۰ - ۴۰۱؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۸۳؛ عیون التواریخ، ۲۱ / ۷۸۸؛ طبقات الحفاظ سیوطی، ص ۵۰۹؛ معجم طبقات الحفاظ و المفسرین، ص ۲۵۵ - ۲۵۶؛ شذرات الذهب، ۵۰ / ۳۳۳ - ۳۴۴؛ تاریخ علماء المستنصرية، ۲ / ۳۳۷؛ کشف الظنون، ۱ / ۱۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۲۱۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۵۷۳، ۶۳۰، ۱۰۱۶، ۱۰۴۴، ۱۱۰۰، ۱۱۴۰ و ۱۲۰۲ / ۲، ۱۲۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۶۹ و موارد دیگر؛ الرسالة المستطرفة، ص ۱۴۱؛ ایضاح المکنون، ۱ / ۴۲؛ التعریف بالمؤرخین عزایوی، ۱ / ۹۲ - ۹۵، هدیة العارفین، ۱ / ۷۱۲ - ۷۱۳؛ المخطوطات التاریخية، ص ۵۲ - ۵۳؛ برو

کتابخانه مدرسه مستنصریه. در نام نیای او بین مورخان و رجال نویسان، اختلاف نظر وجود دارد، چنانکه برخی نام نیای وی عثمان بن عبدالله (یا عبیدالله) بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم را پدر انجب دانسته‌اند و بعضی عبدالله بن عمار بن عبیدالله را به عنوان پسر انجب و نیای ابوطالب علی به شمار آورده‌اند و از طرفی معلوم نیست که ساعی (=پاکار، پارو) شغل و لقب انجب پدر ابوطالب علی بوده یا یکی دیگر از نیاکان وی. وی در شعبان ۵۹۳، در بغداد دیده به جهان گشوده و در همانجا پرورش یافته و قراءات را از ابوالبقاء عبدالله عکبری آموخت و حدیث را از ابوعبدالله محمد بن سعید بن یحیی واسطی، معروف به ابن دبیتی، ابوالقاسم علی و یوسف پسران عبدالرحمن ابن جوزی، عبدالسلام بن یحیی تکریتی، محمد بن ابی المعالی فقیه، علی بن محمد بن علی موصلی و ابوالقاسم سعید بن معالی نحاس، استماع کرد و فراگرفت و از ابوالیمن کندی اجازه روایت دریافت کرد و ابن نجّار او را نزد خود خواند و به هنگام مرگ، وی را وصی خویش قرار داد.

او صحیح بخاری را نزد حسن بن مبارک بن زبیدی و برادر او حسین و از ابوبکر محمد بن احمد بن قطیعی آموخت و از دست شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی، خرقة تصوف گرفت.

ابن ساعی چنانکه بعد خواهیم دید سالها خازن خزانه کتب مدارس مستنصریه و نظامیه بغداد بوده، به احتمال زیاد در همان دو مدرسه تدریس می‌کرده، گرچه از تعداد دقیق شاگردانش اطلاعی در دست نیست، اما برخی از شاگردان معروف او عبارتند از: ابومحمد عبدالؤمن بن خلف دمیاطی حافظ، امام تقی الدین محمود بن علی دقوقی و ابوالفضل ابن فوطی که از او حدیث شنیده‌اند و روایت کرده‌اند. عبدالرحمن سنبط اربلی صاحب کتاب خلاصة الذهب المسبوك و ابن فوطی که از او یاد شد صاحب کتاب الحوادث الجامعة و مجمع الآداب، از شاگردان برجسته او بوده‌اند و از وی با

کلمان، ذیل، ۱ / ۵۹۰ - ۵۹۱؛ التراث العربی، عواد، ص ۱۴؛ اعیان الشیعة، ۸ / ۱۷۶؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السابع)، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ ریحانة الادب، ۷ / ۵۵۷ - ۵۵۸؛ مجلة الرسالة بالقاهرة، محمد کردعلی، ۴ / ۱۱۹؛ معجم المؤلفین، ۷ / ۴۱ (۲ / ۴۰۸)؛ دارالکتب العامة و شبه العامة، ص ۲۰۰؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳ / ۶۵۵ - ۶۵۷.



عنوان «شیخنا» یاد کرده‌اند.

علی بن عیسی اربلی شیعی از او با اجازه خودش در کتاب کشف الغمّة، حدیث نقل کرده است و همچنین علی بن طاووس، در کتاب المجتبی خود از کتاب تاریخ الکبیر، ابن ساعی در مورد حوادث سال ۶۲۹ قمری، نقل کرده است و کفعمی در کتاب بلدالامین و المصباح خود، دعایی را از ابن ساعی نقل نموده است و به همین دلیل کسانی چون سید محسن امین و آقا بزرگ تهرانی، او را شیعه دانسته‌اند.

درباره ابن ساعی از نویسندگان معاصرش، مطلبی در دست نیست، اما مؤلفان بعدی غالباً او را ستوده‌اند و از وی با عناوین فقیه، حافظ، محدث، مورخ و شاعر و ادیب، یاد کرده‌اند و سیوطی او را در طبقه بیستم حفاظ آورده است و ابن داوود وی را مفسر قرآن دانسته است و به نیکی از او یاد نموده است.

او بالاخره در ۲۱ رمضان ۶۷۴ قمری، در بغداد دیده از جهان فروبست و پس از تشییع و گزاردن نماز، در مقبره شونیزه بغداد، آرامگاه صوفیان آن روزگار، در جانب غربی بغداد، به خاک سپرده شد.<sup>(۱)</sup>

### شیفتگی وی به کتاب:

ابن ساعی یک از کسانی است که به علم و اهل علم علاقه فراوان داشت و شیفته کتاب و کتابت بود و کتابخانه نفیس و گرانقدری فراهم ساخته بود و از هر کجا که می‌توانست کتابی فراهم آورد، بی هیچ تردید و تأخیری آنها را تهیه می‌کرد.

پس از تسخیر بغداد به دست هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ قمری، ابن ساعی به همراه ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه، از سوی خواجه نصیرالدین طوسی، به نظارت کتابخانه‌های بغداد، از جمله کتابخانه‌های مدرسه مستنصریه و مدرسه نظامیه بغداد منصوب شدند و ابن ساعی به همین دلیل به لقب «خازن» ملقب و معروف شد. او در این دو مدرسه تدریس می‌کرد و به نقل حدیث می‌پرداخت.

به احتمال زیاد در سقوط بغداد و غارت کتابخانه‌های بغداد توسط مغولان و به

۱. طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۲ / ۱۸۰؛ البدایة و النهایة، ۱۳ / ۲۷۰؛ تذکرة الحفاظ، ۴ / ۱۴۶۹؛ منتخب المختار، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ تاریخ علماء المستنصریة، ۲ / ۳۳۷؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۲ / ۷۱.

دجله ریختن کتابهای کتابخانه‌های بغداد، ابن ساعی نیز، چون دیگر دانشمندان، بسیاری از آن کتابها را از دستبرد و شرّ مغولان، حفظ کرد و در کتابخانه خویش نگهداری نمود و نوشته‌اند که پیش از مرگ خود، آن کتابها و کتابخانه نفیس خویش را وقف کتابخانه مدرسه نظامیه بغداد نمود.<sup>(۱)</sup>

وی به خاطر داشتن کتابخانه‌ای نفیس و با ارزش که گویا امهات متون، به ویژه منابع تاریخی را در اختیار داشته و همچنین با توجه به اینکه خازن و کتابدار و متولی و ناظر بسیاری از کتابخانه‌های بغداد بوده، و به مآخذ و آثار فراوانی دسترسی داشته، به نوشتن در رشته‌های مختلف علوم پرداخته و آثار فراوانی پدید آورده که برخی تعداد آثارش را، ۱۳۳ عنوان ذکر کرده‌اند که البته به نظر بعضی از نویسندگان شاید این آمار صحیح نباشد، اما همگان نوشته‌اند که او در روزگاری می‌زیسته که دوران رواج تاریخ‌نویسی به شمار می‌رفته و کسانی مانند ابن اثیر و ابن خلکان، آثار تاریخی و رجالی بزرگی پدید آورده‌اند و ابن ساعی نیز، یکی از بزرگان پرکار آن روزگار بوده و علاقه و عشق عجیبی به نگارش تاریخ و دیگر رشته‌ها داشته و شیفته کتاب و کتابخوانی بوده است، چنانکه نوشته‌اند او برای نگارش هر اثر و کتاب تاریخی بین ۱۰۰ تا ۳۰۰ دینار می‌گرفت.<sup>(۲)</sup>

برخی از آثار ابن ساعی، به این شرح است: اخبار الادباء در پنج جلد؛ اخبار الحلاج؛ اخبار الخلفاء الاربعة یا الراشدین؛ اخبار الربط و المدارس؛ اخبار قضاة بغداد؛ اخبار المصنفین، در شش جلد؛ اخبار النبوة و شرح آن، در سه مجلد، اخبار الوزراء فی دولة الائمة الخلفاء؛ ارشاد الطالب الی معرفة المذاهب؛ الاشارة الموفقیة فی اخبار علماء الدولة البويهیة؛ سيرة المستنصر؛ الاقفاء فی ذیل طبقات الفقهاء؛ الایناس بمناب العباس (یا مناقب الخلفاء العباسیین)؛ بغیة القاصدین فی معرفة القضاة و المعدلین؛ الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر، در ۲۵ مجلد که ابن فوطی ذیلی بر آن نوشته است. از این کتاب تنها جلد نهم باقی مانده است که به کوشش مصطفی جواد در بغداد و در ۱۳۵۳ ق/ ۱۹۳۴ م، منتشر شده است؛ تاریخ یا تاریخ الکبیر یا تاریخ الخلفاء یا اخبار الخلفاء در ۲۶ یا به قولی ۳۰ مجلد؛ ذیل بر ذیل تاریخ بغداد ابوبکر مارستانی؛ ذیل

۱. نساء الخلفاء ابن ساعی، مقدمه، ص ۱۹؛ علماء المستنصریة، ۲ / ۳۳۷.

۲. طبقات الشافعیة اسنوی، ۲ / ۷۱، منتخب المختار، ص ۱۳۹؛ نساء الخلفاء، مقدمه، ص ۲۰.



بر طبقات الشافعية ابواسحاق شیرازی؛ در هفت مجلد؛ ذیل بر الکامل ابن اثیر، در پنج جلد؛ نهاية الفوائد الادبية فی شرح المقامات الحریرية در ۲۵ مجلد؛ شعراء الزمان، در ده جلد؛ مختصر اخبار الخلفاء که گفته‌اند همان تاریخ اوست و در بولاق در سال ۱۳۰۹ ق / ۱۸۹۲ م، چاپ شده است؛ مشیخة علی بن انجب، در ۲۰ و به قولی در ۱۰ مجلد؛ معجم الادباء در پنج مجلد؛ مقابر بغداد که همان کتاب المقابر المشهورة و المشاهد المزورة، است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مصطفی توفیق افندی در اماسیه ترکیه، موجود است؛ منهاج الطالبین فی معرفة نقباء العباسیین؛ نزهة الابصار فی معرفة نقباء الاسرة الاطهار؛ نساء الخلفاء موسوم به جهات الائمة الخلفاء من الحرائر و الاماء که به کوشش مصطفی جواد، در قاهره و در ۱۹۶۰ م، منتشر شده است؛ ولایة خوزستان؛ کتاب الزهاد که آخرین تألیف ابن ساعی است.

آثار دیگری نیز، به او نسبت داده‌اند که در منابع آمده است.

این تنوع در آثار ابن ساعی، خود نشانه گستردگی و وسعت اطلاعات او در زمینه‌های مختلف است که خود حکایت از شیفتگی او به کتاب و کتابت دارد.

۱۳۸. ابواحمد مجد الدین عبدالصمد بن احمد بن احمد بن عبدالقادر بن ابی الحسین بن ابی الجیش عبدالله قطعی بغدادی (۵۹۳ - ۶۷۶ ق / ۱۱۹۶ - ۱۲۷۷ م)<sup>(۱)</sup>، مقرئ، محدث، نحوی، لغوی و خطیب حنبلی و واعظ.

وی در محرم ۵۹۳ در بغداد زاده شد و در همانجا هم پرورش یافت و مقدمات علوم را آموخت، سپس از عبدالعزیز بن احمد بن ناقد، احمد بن صرما، فتح بن عبدالسلام و گروهی دیگر از دانشمندان روزگار خود، دانش آموخت و حدیث شنید و از ابوالفرج بن جوزی و چند تن دیگر از مشایخ، اجازه دریافت کرد و قراءات را نزد علی فخرالدین موصلی و دیگران آموخت و شاطبیه را نزد ابو عبدالله محمد بن عمر قرطبی مقریزی

۱. المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۱۵؛ تذکرة الحفاظ، ۴ / ۱۴۷۴؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۶۷۱ - ۸۰۰ ق)، ص ۲۲۹ - ۲۳۱؛ دول الاسلام، ۲ / ۱۷۸؛ العبر، ۵ / ۳۱۱؛ معرفة القراء الکبار، ۲ / ۶۶۵ - ۶۶۷؛ الوافی بالوفیات، ۱۸ / ۴۴۳؛ منتخب المختار، شماره ۸۶؛ الذیل علی طبقات الحنابلة، ۲ / ۲۹۰ - ۲۹۴؛ غایة النهایة، ۱ / ۳۸۷ - ۳۸۸؛ بغیة الوعاة، ۲ / ۹۶؛ المنهج الاحمد، ص ۹۴؛ المقصد الارشد، شماره ۶۰۵؛ الدر المنصّد، ۱ / ۴۱۷ - ۴۱۸؛ شذرات الذهب، ۵ / ۳۵۳؛ معجم المؤلفین، ۲ / ۱۵۲.

قرائت کرد و استماع نمود.

کسانی چون تقی الدین ابوبکر جزری مقصاتی، ابن خروف حنبلی، ابوالعباس احمد موصلی حنبلی، دمیاطی، ابراهیم رقی زاهد و ابوسعید عبدالله بن محمد بن صالح جیلی و جمعی دیگر از او حدیث شنیده و روایت کرده و دانش آموخته‌اند. نوشته‌اند حلقه درس او در بغداد، بسیار بزرگ بود و گروه زیادی در آن شرکت می‌کردند و شاگردان فراوانی تربیت نمود و گروه زیادی نزد او قرآن و فنون خبر و فقه و تصوف و سنت آموختند.

در مورد تعصب وی و پایبندیش به مذهب حنبلی مطلبی نوشته‌اند که شنیدنی است. سیف بن مجد نوشته است که در بغداد بودم و خلیفه المستنصر بالله عباسی، مسجد بزرگی ساخت و آن را از هر نظر تزیین کرد و عده‌ای را مقرر کرد که در آنجا حدیث بشنوند و دانش بیاموزند، از این رو همه چشمها به آنجا دوخته شد و همه مایل بودند که در آنجا بروند و وزیر ابن ناقد جماعتی از قاریان را فراخواند که در میان آنها گروهی از حنابله هم بودند، پس گفت: هرکس از مذهب خود برگردد و شافعی شود، می‌تواند امام این مسجد بشود، چند تن از حنبلی‌ها، خواسته وزیر را اجابت کرده و از مذهب خود برگشتند، اما عبدالصمد که در میان آن جمع بود، پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: از مذهب خویش برنمی‌گردم! به او گفتند: مگر مذهب شافعی خوب نیست؟ گفت: چرا، اما من از مذهب خود بدی ندیده‌ام که به خاطر آن بدی، آن را ترک کنم!! وقتی سخن او را به خلیفه گفتند، سخن و کلام وی را نیکو شمرد و گفت: تنها این شخص شایستگی دارد که امامت مسجد را به عهده بگیرد و بقیه این شایستگی را ندارند. وی در ۱۷ ربیع الاول ۶۷۶، دیده از جهان فرو بست.

### شیفتگی وی به کتاب:

مجدالدین هم یکی از کتابدوستان و شیفتگان کتاب و علم بود و به فراگیری علم و دانش‌های متداول علاقه فراوانی داشت و به آن اهمیت فراوان می‌داد و بیشتر کتابهای بزرگ در قراءات را آموخت و مشیخه بغداد در قراءات به او منتهی شد. برای آموختن قراءات مکی در کتاب التبصرة و جز آن، اشیایی را فروخت و مبلغ آن



که هفت دینار می‌شد، به شیخ خود فخرالدین موصلی داد. یا اینکه نوشته‌اند وی شاطبیّه را بر قرطبی عرضه کرد که به او بیاموزد و سپس قبایی را که به تن داشت، از تن خود درآورد و روی دوش قرطبی انداخت و قرطبی گفت: این از آن من است و عبدالصمد گفت: بله برای توست. در واقعه سقوط بغداد، فرزند خود و کتابهایش را از دست داد. مخصوصاً خطبه‌هایی تدوین کرده بود که از نظر فن و اسلوب منحصر بفرد بود و در آن واقعه همه از میان رفتند و همیشه می‌گفت: در قلبم حسرت دو چیز همیشه باقی است: یکی از دست دادن پسر و دیگری از میان رفتن کتابهایم! و این خود نشان می‌دهد که تا چه اندازه شیفته کتابهایش بوده است.

۱۳۹. امین الدین ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالجبار بن طلحة بن عمر اشتری حلبی شافعی (متوفای ۶۸۱ ق / ۱۲۸۲ م)<sup>(۱)</sup>، قاضی، فقیه، مدرس، محدث، و آشنا به مذهب شافعی.

او در حلب پا به هستی نهاد و در همانجا هم پرورش یافت و از کسانی مانند ابو محمد بن علوان، موفق بن عبداللطیف، قاضی القضاة ابوالمحاسن بن شدّاد، ابوالمجد قزوینی، ابوالحسن بن روزبه، ابوالمنجّاج بن اللّتی، اربلی و گروهی دیگر، حدیث شنیده و روایت کرده و دانش آموخته است.

افرادی مانند ابن خبّاز، ابوالحسن بن عطّار، ابوالحجّاج مزّی و شماری دیگر از او دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده‌اند و ذهبی از او اجازه گرفته و درباره شیخ خود نوشته است که امین الدین بین علم و عمل جمع نموده و امامی عارف به مذهب،

۱. ذیل مرآة الزمان، ۴ / ۱۶۵؛ المقتفی برزالی، ۱ / برگ ۱۰۹؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۸۱ - ۶۹۰ ق)، ص ۶۳ - ۶۴؛ العبر، ۵ / ۳۳۴؛ الاشارة الى وفیات الاعیان، ص ۳۷۲؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۸۴؛ معجم الشيوخ ذهبی، ص ۴۰؛ المعجم المختص، ص ۲۳ - ۲۴؛ الوافی بالوفیات، ۷ / ۱۲۴؛ المشتبه فی الرجال، ۱ / ۲۸؛ تبصیر المنتبه، ۱ / ۴۶؛ توضیح المشتبه، ۱ / ۲۳۵؛ البداية و النهایة، ۱۳ / ۳۰۰؛ طبقات الفقهاء الشافعیین، ابن کثیر، ۲ / ۹۱۷؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۳ / ۲۰؛ ذیل التقیید، ۱ / ۳۲۳ - ۳۲۴؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۱ / ۲۱۷؛ الدلیل الشافی، ۱ / ۵۵؛ النجوم الزاهرة، ۷ / ۳۵۷؛ شذرات الذهب، ۵ / ۳۷۰؛ المنهل الصافی، ۱ / ۳۳۲؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۲ / ۱۴۱؛ دور الكتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۴۲.

پارسا، کثیرالتلاوت، عادل و بزرگ منش بود.

ابوالحجاج قضاعی، درباره او گفته: از کسانی است که از وی توقع نمی رود که خدا را معصیت کند و گویی بر او نیکو نیست که عصیان بورزد.

در طول عمرش همیشه روزه دار بود و هیچ گاه اضافه بر قوتش نمی خورد و نگه نمی داشت و آن را صدقه می داد و گویند وقتی کودکی یانوجوانی برای آموختن قرآن به نزد نوای می آمد، وی او را به نزد امین الدین می فرستاد، زیرا به علم و پاکدامنی و پارسایی او اعتقاد کامل و اعتماد وافر داشت.

امین الدین در ربیع الاول سال ۶۸۱ در شهر دمشق به مرگ ناگهانی (فجأة) دیده از جهان فروبست و در تشییع وی گروه زیادی شرکت کردند و در همانجا هم به خاک سپرده شد.

#### شیفتگی وی به کتاب:

درباره امین الدین نوشته اند که وی به علم و عالمان عشق می ورزید و اهل علم را بسیار دوست داشت و شیفته کتاب و مطالعه بود و به همین دلیل کتابهای بسیاری گردآورده بود و برای خویش کتابخانه ای نفیس فراهم ساخته بود و خود نیز دستی در تألیف و تصنیف داشت و آثار و رساله هایی و اجزایی پدید آورده بود که در آخر عمرش همه آنها را وقف دارالحديث اشرفیه دمشق نمود.

۱۴۰. صدر الدین علی بن خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی (زنده ۶۸۷ ق / ۱۲۸۸ م)<sup>(۱)</sup>، وزیر دولت مغول و رئیس رصدخانه مراغه.

از تاریخ تولد و وفات وی هیچ اطلاعی در دست نیست و همچنین معلوم نیست که در کجا دیده به جهان گشوده و در کجا پرورش یافته است، اما از آنجا که خواجه نصیر در قلاع اسماعیلیه در الموت می زیسته و بعد به مغولان پیوسته و تا وزارت عالی دستگاه هلاکو خان مغول پیشرفته، می توان استنباط کرد که چون در سال ۶۵۴ قمری، به هلاکو خان پیوسته، پس باید فرزندش صدرالدین و حتی فرزندان دیگرش اصیل الدین و

۱. مجمع الآداب فی معجم الالقاب، ۲ / ۳۴ و ۴ / ۵۷۸؛ الوافی بالوفیات، ۱ / ۱۸۳، ذیل شرح حال پدرش؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السابع)، ص ۱۱۴.



فخرالدین، در قلاع اسماعیلیه متولد شده باشند و سالهای کودکی خویش را در الموت سپری کرده باشند و بعد مدت کمی در بغداد و سپس در مراغه گذرانده‌اند. قرینه و شاهد دیگری که ثابت می‌کند وی در قهستان و قلاع اسماعیلیه متولد شده، ازدواج صدرالدین با دختر عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن احمد قهستانی، پادشاه قهستان است و این به خوبی نشان می‌دهد که وی ممکن است تا دوران جوانی و سن بلوغ و ازدواج هم در قهستان زیسته است.

صدرالدین پس از مرگ پدرش خواجه نصیرالدین، همه مقامها و منصب‌های پدر را به ارث برد و به وزارت رسید و مدتی حکومت بغداد داشت، همچنین ریاست رصدخانه مراغه را به عهده گرفت. آنگاه که دیده از جهان فروبست برادرش اصیل الدین، مناصب او را عهده دار شد و پس از او برادر دیگرش فخرالدین که به دست غازان خان کشته شد.

مجیرالدین ابوالفضل علی بن محمد بن علی بن حمیص نیلی، ادیب و شاعر معاصرش که در خدمت صدرالدین طوسی بوده، در مراغه در زمانی که صدرالدین ریاست رصدخانه را به عهده داشته، در مدح وی اشعار و قصاید زیادی سروده است. جزری از دوست خود حسن بن احمد حکیم نقل کرده است که وی به مراغه سفر کرده و در آنجا رصدخانه مراغه را در زمانی که صدرالدین طوسی، ریاست آنجا را به عهده داشته و متولی رصدخانه بوده از نزدیک دیده است. بعد می‌گوید که صدرالدین جوانی فاضل و عالم بوده و در علم نجوم و شعر فارسی هم دستی داشته است.

### شیفتگی وی به کتاب:

با توجه به اینکه صدرالدین خود عالمی فاضل به شمار می‌رفته و از طرفی فرزند خواجه نصیرالدین طوسی بوده است و امکانات قابل توجهی جهت تحصیل و تهیه کتابهای فراوان در اختیار داشته، نوشته‌اند که او دارای کتابخانه‌ای نفیس و گرانقدر بوده است؛ اما علاقه و شیفتگی به کتاب امری نیست که به صورت ارثی به کسی میراث رسد و قطعاً شیفتگی به کتاب و عشق به آن باید از محبت قلبی خود شخص سرچشمه بگیرد و گرنه نصیرالدین طوسی دو فرزند دیگر هم داشته که کسی درباره آنها ننوشته که عاشق

کتاب باشند و کتابخانه‌ای فراهم آورده باشند، بر این اساس نتیجه می‌گیریم که صدرالدین با علاقه قلبی خود و امکانات فراهم شده و موقعیت ممتازش، اقدام به تهیه کتابهای نفیس نموده و کتابخانه‌ای نفیس و ارزشمند برای خود فراهم آورده است که از سرنوشت آن کتابخانه پس از مرگ صدرالدین اطلاعی در دست نیست، همانطور که خود رصدخانه مراغه هم پس از خواجه و فرزندانش، جز نامی از آن باقی نماند و همچنین کتابخانه رصدخانه که بیش از چهارصد هزار نسخه خطی در آن وجود داشته است.

۱۴۱. بدرالدین امیر بیدرا (مقتول ۶۹۳ یا ۶۹۴ ق/ ۱۲۹۴ یا ۱۲۹۵ م)<sup>(۱)</sup>، از امیران ممالیک و نائب السلطنه یا نائب الدولة ملک اشرف پادشاه مصر. بیدرا ملقب به بدرالدین از ممالیک ملک منصور پادشاه مصر که نزد وی عزیزترین فرد بود و از بزرگان و متقدمین و از مقربین دستگاه ملک منصور به شمار می‌رفت و تا آنجا پیش رفت که مقام و منصب به دست آورد و پس از مرگ ملک منصور، وقتی ملک اشرف به حکومت رسید، او را اتابک خویش ساخت، اما دیری نپایید که وی بر مخدوم خویش خروج کرد و نمک ناشناسی نمود.

چگونگی شوریدن و خروج وی بر ولی نعمتش را به این شرح توضیح داده‌اند که در سال ۶۹۳ قمری، ملک صلاح الدین خلیل بن قلاوون پادشاه مصر، از قلعة الجبل به قصد شکار و تفریح خارج شد و به اتروجه رفت، وقتی به آنجا رسید اطراق نمود، سپس با چند تن از خواص خویش عازم شکار گردید. از سویی بعضی از ممالیک پدرش که بیدرا نائب السلطنه و اتابک در رأس آنها قرار داشت و لاجین که از نیابت شام عزل شده

۱. الحوادث الجامعة، ص ۲۷؛ النفحة المسكية، ص ۹۲ - ۹۳؛ زبدة الفكر، ۹ / ۲۹۷؛ تاریخ سلاطین الممالیک، ص ۲۹؛ نهاية العرب، ۳۱ / ۲۶۹؛ تاریخ حوادث الزمان، ۱ / ۹۹۶؛ الدلیل الشافی، ۱ / ۲۰۸؛ الاشارة الى وفيات الاعیان، ص ۳۸۰؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۰؛ العبر، ۵ / ۳۷۸؛ النجوم الزاهرة، ۸ / ۵۳؛ منتخب الزمان، ۲ / ۳۷۰؛ المقفی الكبير، ۲ / ۵۶۲؛ مرآة الزمان، ۴ / ۲۲۲؛ البداية و النهاية، ۱۳ / ۳۳۴ - ۳۳۵؛ تالی کتاب وفيات الاعیان، ص ۵۸؛ بدائع الزهور، ۱ / ۱ / ۳۷۵ - ۳۷۶؛ المنهل الصافی، ۳ / ۴۹۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۶۹۱ - ۷۰۰ ق)، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ الوافی بالوفیات، ۱۰ / ۳۶۰ - ۳۶۲؛ تاریخ ابن سباط، ۱ / ۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲؛ حبيب السیر، ۳ / ۲۵۹ - ۲۶۰؛ روضة الصفا، تلخیص و تهذیب زریاب خوئی، ص ۹۵۰.



بود و همچنین قراسنقری که نایب حلب بود و شماری دیگر از امیران سپاه بر ملک اشرف شوریدند و سلطان که این خبر را شنید، یکی از امیران و خواص خود، به نام کرد امیر آخور را به نزد آنان فرستاد، تا از حقیقت ماجرا باخبر شود و آن گروه نماینده و فرستاده ملک اشرف را دستگیر کردند و نگذاشتند که به نزد سلطان بازگردد، سپس خود بی خبر به نزد ملک اشرف رفتند و او را محاصره نمودند و با شمشیر بر وی حمله کردند و نخستین کسی که بر ملک اشرف شمشیر زد، بیدرا نایب السلطنه بود و بعد لاجین، ضربتی دیگر بر ملک اشرف فرود آورد و ملک بر زمین افتاد و جان داد و بعد آیدمر فخری والی اتروجه جسد وی را به قاهره منتقل ساخت و او را در مقبره خانوادگیش به خاک سپرد.

پس از کشتن ملک اشرف، بیدرا به وسیله گروهی که با وی بودند، به عنوان سلطان انتخاب شد و همگی آنان متفق القول او را به سلطنت برگزیدند و ملقب به «ملک قاهر» شد. برخی نوشته‌اند که بیدرا پس از کشتن ملک اشرف اسم پادشاهی را بر محمد بن سیف الدین قلاوون که نه ساله بود نهاد و به نام وی حکومت می‌کرد، تا موانع و مشکلات را از پیش پای خویش برداشت و سرانجام خود به سلطنت رسید و ملقب به ملک قاهر شد، اما این سلطنت و حکومت دیری نپایید و غلامان و ممالیک ملک اشرف به رهبری زین الدین کتبغا منصوری (یا چنانکه حبیب السیر نوشته: کتبوقا یا به نوشته روضة الصفا، کیتبوقا) بر بیدرا شوریدند و در محرم الحرام سال ۶۹۴، او را از پای درآورده و کشتند.

بعضی از منابع نوشته‌اند که پس از کشته شدن ملک اشرف، وقتی بیدرا و طرفدارانش به قصد تصرف جبل القلعة به آنجا حمله کردند، ممالیک و طرفداران ملک اشرف به رهبری زین الدین کتبغا منصوری، به دفاع برخاستند و بیدرا و سپاهیان را شکست دادند و آنها متفرق شده فرار کردند، اما ممالیک به تعقیب بیدرا پرداختند و او را کشتند، ولی لاجین و قراسنقر مخفی شدند و از آنها خبری به دست نیامد. به هر حال ممالیک پس از کشتن بیدرا ملک الناصر ناصر الدین محمد بن قلاوون صالحی را به سلطنت برگزیدند.

## شیفتگی وی به کتاب:

بیدرا با اینکه از ممالیک بوده، اما به دلیل لیاقت ذاتی و هوشمندی، به مقامات بالای حکومتی رسید. وی به علم و عالمان احترام می‌گذاشت و فضلا و علما را دوست می‌داشت و آنها را بر دیگران مقدم می‌داشت و اکرام می‌کرد و فردی متدین، عادل و عاقل شمرده می‌شد و شیفته کتاب بود. او کتابهای مختلف و در رشته‌های گوناگون را بسیار دوست داشت و شمار زیادی از کتابهای گوناگون را فراهم کرده بود و همچنین گروهی را استخدام کرده بود تا بسیاری از کتابهای نادر و نفیس را برایش استنساخ کنند. از این رو شمار فراوانی از کتابهایی که در کتابخانه‌اش نگهداری می‌کرد، از راه استنساخ فراهم شده بود و از این راه کتابخانه‌ای نفیس و گرانقدر به وجود آورده بود.

صفدی نوشته است که کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر در دوازده جلد را به دست آورد و تملک کردم که وطواط جمال الدین محمد بن ابراهیم وراق، برای بیدرا و کتابخانه او استنساخ کرده بود. به هر حال بیدرا شیفته کتاب بود و با همه اشتغالات فکری و سیاسی که داشت، کتابخانه‌ای نفیس برای خود ایجاد کرده بود.

۱۴۲. عزالدین ابوبکر محفوظ بن معتوق بن ابی بکر بن عمر معروف به «ابن البزوری» بغدادی (۶۳۱ - ۶۹۴ ق / ۱۲۳۳ - ۱۲۹۴ م)<sup>(۱)</sup>، صدر رئیس، مورخ ادیب، تاجر فاضل شافعی.

وی در بغداد پا به هستی نهاد و پرورش یافت و از ابی طالب عبطی (یا قبیطی) و عبدالرحمن بن عبداللطیف بن ابی سعد صوفی و دیگران دانش آموخت و حدیث شنیده و روایت کرد، سپس خود به تدریس و نقل حدیث پرداخت، مخصوصاً در دمشق به نقل حدیث اقدام کرد و کسانی مانند ذهبی از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ۶۹۱ - ۷۰۰ ق)، ص ۲۳۱ - ۲۳۲؛ المقفی برزالی، ۱ / برگه ۲۲۰ ب؛ العبر ذهبی، ۵ / ۳۸۳؛ الاشارة الى وفيات الاعیان، ص ۳۸۱؛ الدلیل الشافی، ۲ / ۵۷۳، الدارس فی تاریخ المدارس، ۲ / ۲۷۷؛ منتخب المختار، ص ۱۶۷؛ النجوم الزاهرة، ۸ / ۷۶؛ مجمع الآداب فی معجم اللقب، ۱ / ۲۸۸؛ شذرات الذهب، ۵ / ۴۲۲؛ تاریخ علماء بغداد ابن رافع، ص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ التعریف بالمؤرخین عزای، ص ۱۲۳ - ۱۲۷؛ معجم المؤلفین، ۸ / ۱۸۹ (۳ / ۲۳)؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۶۷.



ذهبی او را شیخی محتشم و جلیل القدر دانسته و نوشته است که او فردی چاق و با هیبت بود و صورتی زیبا داشت و از بزرگان تجار و صاحبان ثروت و مکنت و از ارباب عدالت و مروت به شمار می‌رفت.

او با اینکه شیخی با فضیلت و دانشمند به شمار می‌رفت، در مجالس وعظ و ارشاد فرزندش شیخ علامه نجم الدین معتوق، در جامع دمشق شرکت می‌کرد و به نصایح و مواعظ فرزندش گوش فرا می‌داد.

یک بار اتفاق افتاد که عزالدین ابی بزوری، چندین سال به سفر رفت و به تجارت مشغول شد، پس از سالها دوری که در هند و چین به سر برد، پس از سال ۶۸۰ قمری عازم حج شد و در آنجا در موقف با فرزندش که او هم در آن سال به حج آمده بود، ملاقات کرد، اما هیچکدام یکدیگر را به دلیل طولانی بودن مدت غیبت، نشناختند و بعد به هم معرفی شدند.

ابن بزوری در هشتم صفر ۶۹۴، در سن ۶۳ سالگی در دمشق دیده از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیون، در بالای بازار پنبه فروشان، به خاک سپرده شد و بر تربت وی مزاری ساختند و زیارتگاه دوستدارانش گردید.

### شیفتگی وی به کتاب:

عزالدین ابن بزوری عاشق و شیفته کتاب بود و کتابهای نفیس و فراوانی را از هر جا و هر کس تهیه و فراهم نمود و کتابخانه‌ای مهم و ارزشمند برای خود تشکیل داد و وصیت کرد که کتابهایش پس از مرگش بر تربت خود او وقف شود. او خود پیش از مرگ در دامنه کوه قاسیون برای خویش مزار و تربتی ساخت و کتابهایش را یکجا بر آن وقف نمود. آن کتابها بعدها به کتابخانه ظاهریه نزدیک سوق الحمیدیه دمشق منتقل شد و می‌دانیم که کتابهای خطی کتابخانه ظاهریه، پس از تأسیس کتابخانه اسد در میدان امویین (ساحة الامویین) دمشق به این کتابخانه انتقال یافت.

از جمله کتابهای باقی مانده از کتابخانه ابن بزوری، کتابی است به نام مناقب الائمة، از ابوبکر باقلانی جلد دوم آن به شماره ۶۶ و کتابی در تصوف، به شماره ۱۱۸ و کتابی در اصول که بر این کتابها این عبارت نوشته شده است: «هذا ما وقفه العبد المفتقر الی

رحمة ربّه الغنیّ العلیّ، محفوظ بن معتوق بن عمر بن البزوری البغدادی - غفرالله لهم - علی طالبی العلم من سائر طوائف المسلمین وقفاً مؤبداً، صحیحاً شرعياً مؤبداً، طلباً لمرضاة الله تعالی و رغبة فی الثواب و شرط أن يجعل بخزانة تربته و موضع مدفنه الذی بسفح جبل قاسیون بالصالحیة و أن يكون النّظر فيه لنفسه، ینتفع به مدة حیاته، ثم من بعده لاولاده الارشد فالارشد و ألا یعار الا لمن یوثق بحفظ قیمته مرتین و شرط علی الناظر أن یتقریء المستعیر فاتحة الكتاب و سورة الاخلاص، ثلاث مرّات و یهدیها الی الواقف و الی والديه».

۱۴۳. ابو محمد عبدالله بن محمد بن عبدالملک بن عبدالله بن محمد بکری تونسّی اسکندری معروف به «مرجانی» یا «ابو محمد مرجانی» (۶۳۷ - ۶۹۹ ق / ۱۲۳۹ یا ۱۲۴۰ - ۱۳۰۰ م)<sup>(۱)</sup>، عالم، مفسر، واعظ، زاهد، صوفی و مفتی قرشی.

ابو محمد مرجانی، در اصل تونسّی بود، اما در اسکندریه دیده به جهان گشود و برخی نوشته اند که در همان تونس زاده شد و بعدها به اسکندریه رفت و در آنجا نشو و نما یافت و دانش آموخت و حدیث شنید. نام اساتید و شیوخ وی در منابع یاد نشده است. او را عالم، مفسر، مفتی، خوش بیان و جلیل القدر و عارف به مذهب مالک و آشنا به علم حدیث و صاحب قدم در تصوف، عابد و زاهد شمرده اند.

ابومروان مالکی که همنشین و دوست او بوده در توصیف او چنین گفته است: مرجانی در لباس پوشیدن فردی مقتصد بود و طیلسانی به رسم و به ذیّ علمای دیار خود، بر بالای عمامه می انداخت و در مذهب مالک، صاحب نظر و متبحر و در تفسیر برای خود کسی بود و به علم حدیث بسیار آشنا بود، موهای سر و رویش سفید و لاغر اندام بود و از اهل تصوف و زهد و عبادت، به شمار می رفت.

در برخی منابع آمده که در آفریقا طریقه ای به نام او «ابو محمد المرجانی» معروف

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث ۶۹۱ - ۷۰۰ ق)، ص ۴۱۶، ۴۶۵ - ۴۶۶؛ العبر، ۵ / ۴۱۸؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۲۴ (که وی را ابو محمد عبدالله بن محمد المرجانی معرفی کرده)؛ تذکرة الحفاظ، ۴ / ۱۴۸۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۳؛ دول الاسلام، ۲ / ۲۰۵؛ مرآة الجنان، ۴ / ۲۳۲؛ اعیان العصر، ۲ / ۷۱۹ - ۷۲۰؛ الوافی بالوفیات، ۱۷ / ۵۹۵؛ عقد الجمان، ۴ / ۱۰۷؛ شذرات الذهب، ۵ / ۴۵۱؛ عیون التواریخ، ۲۳ / ۴۸۴؛ نفح الطیب، ۷ / ۲۴۹؛ معجم المؤلفین، ۲ / ۲۸۶؛ فهرس المؤلفین بالظاهریة؛ کشف الظنون، ۲ / ۱۲۳۷؛ المقتفی، ۲ / برگ ۱۳۳.



است. در سخن گفتن و مذاکره و محاوره، کسی قادر نبود، صحبت‌های او را تکرار کند، زیرا از بس در هنگام سخن گفتن از آیات قرآن استفاده می‌کرد و چه بسا که آیه‌ای را طی سه ماه تفسیر می‌نمود، آن هم تنها از نظر مذهب مالک.

او در چهاردهم رمضان سال ۶۹۹، در تونس، دیده از جهان فرو بست و در پشت کوه زلّاج به خاک سپرده شد و در تشییع وی گروه بسیاری از مردم تونس شرکت داشتند و از جمله کسانی که در تشییع او شرکت کرد، المستنصر بالله ابو عبدالله محمد بن الواثق یحیی بن المستنصر ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالواحد بن عمر هنتابی، صاحب تونس بود که نشان می‌دهد ابو محمد مرجانی تا چه اندازه در تونس و آفریقا موقعیتی ممتاز داشته و فردی صاحب نام و عظیم‌الشأن بوده است.

در برخی منابع آمده است که وی در شب شنبه ۲۲ ربیع الآخر ۶۹۹ در سن ۶۲ سالگی دار فانی را وداع گفته است. مردم قاهره وقتی خبر وفات او را شنیدند، بر او غائبانه نماز خواندند.

#### شیفتگی وی به کتاب:

در برخی منابع آمده است که وی در طول عمر خود، کتابی تصنیف نکرد و تألیف ننمود، اما به کتاب و مطالعه و تحقیق عشق فراوانی داشت و شیفته و عاشق کتاب بود و به همین دلیل از اطراف و اکناف کتابهای فراوانی تهیه و گردآوری کرده و کتابخانه‌ای نفیس و بزرگ برای خویش فراهم ساخته بود و پس از مرگش، کتابخانه‌ای نفیس و عظیم به یادگار گذاشت که معلوم نیست سرنوشت آن کتابخانه مهم و ارزشمند، پس از او به کجا انجامید.

با این حال در شماری از منابع آمده است که وی آثاری تألیف و تصنیف نموده که عبارتند از: بهجة النفوس و الاسرار فی تاریخ هجرة النبی المختار؛ شرح الزائر مراکشی؛ الفتوحات الربائیة فی المواعید المرجانیة فی التصوف.

برخی از آثارش را صاحب کشف الظنون و بعضی را عمر رضا کحالة نام برده‌اند و در کتابخانه ظاهریه، بعضی آثارش هم اکنون موجود است و این خود دلیل متقنی است بر اینکه وی صاحب آثار و تألیفات بوده است.

۱۴۴. شمس الدین ابراهیم بن ابی بکر بن عبدالعزیز جزری کتبی معروف به «فاشوشة» یا به تعبیر سیّد محسن امین «فافوشه» (۶۰۲ - ۷۰۰ ق / ۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ - ۱۳۰۱ م)<sup>(۱)</sup>، تاجر فاضل.

در منابع اشارتی به محل تولد او نشده، اما از نسبت او به «جزری» می‌توان استنباط کرد که در «جزیره» واقع در بالای موصل عراق معروف به «جزیره ابن عمر» دیده به جهان گشوده و پرورش یافته و مقدمات علوم را آموخته، سپس به حرّان رفته و در آنجا نزد فخرالدین ابن تیمیّه، قرآن و حدیث فراگرفته و شنیده است، تا به مراحل از علم و فضل دست یافته است.

او پس از گذراندن مراحل مختلف تحصیل و استماع حدیث، به خرید و فروش و تجارت کتاب پرداخته، و چندان در این کار پای فشرده و تجربه اندوخته که در کتابشناسی فردی خبره و حاذق و صاحب نظر شده و سپس برای خویش دکان بزرگی تهیه کرده و آنجا را کتابفروشی خود کرده و از انواع مختلف کتب و رسائل و آثار عالمان فراهم و به خرید و فروش پرداخته است. طبیعی است که وی در کنار خرید و فروش کتاب، آثار و کتابهای نفیسی برای خود فراهم کرده و کتابخانه‌ای مجهز و نفیس و گرانقدر تشکیل داده که همگان از آن استفاده می‌کرده‌اند. با توجه به اینکه وی بیش از ۹۸ سال زندگی کرده و دائم در حال خرید و فروش و مبادله کتاب بوده و از بینایی فوق‌العاده‌ای هم برخوردار بوده، چنانکه گویند تا اواخر عمرش خط رفیع را بدون زحمت می‌خواند، می‌توان فهمید که کتابخانه‌اش تا چه اندازه نفیس و با ارزش بوده به ویژه که او در کتابشناسی و شناخت آثار قدما و علما خبره بوده است. به هر حال وی را در شمار عاشقان و شیفتگان کتاب به شمار آورده‌اند و در برخی منابع آمده است که او شیعی مذهب و یا دست کم متمایل و دوستدار تشیع بوده است و ذهبی در این مورد نوشته است که: «کان یترفض».

۱۴۵. شرف الدین ابوالحسین علی بن ابی عبدالله محمد بن ابی الحسین احمد بن

۱. تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۶۹۱ - ۷۰۰ ق)، ص ۴۸۴؛ المقتفی، ۲ / برگ ۴۳ ب؛ عقدالجمان، ۴ / ۱۵۰ - ۱۵۲؛ الوافی بالوفیات، ۵ / ۳۲۸؛ شذرات الذهب، ۵ / ۴۵۶؛ اعیان الشیعة، ۲ / ۱۱۲.



عبدالله بن عیسی بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد یونینی (۶۲۱ - ۷۰۱ ق / ۱۲۲۴ - ۱۳۰۲ م)<sup>(۱)</sup>، عالم، فقیه، محدث، حافظ، مفتی حنبلی.

وی در یازدهم رجب ۶۲۱ دیده به جهان گشوده، گرچه در منابع از محل تولد او نامی نبرده‌اند، اما ظاهراً در یونان یکی از روستاهای بعلبک لبنان، تولد شده باشد، به همین دلیل به «یونینی» نسبت داده شده و شهرت یافته است.

او از بهاء عبدالرحمن چند جزء شنیده و استماع کرده و صحیح را از ابن زبیدی استماع نموده و همچنین از کسانی مانند ابن صباح، ابن زبیدی، اربلی، جعفری همدانی، ابن اللّتی، عبدالواحد بن ابی المضاء، ابن مقیر، ابن رواج، ابن جمیزی، و گروهی دیگر حدیث شنیده و روایت کرده است.

ابوعلی بن جوالیقی و جمعی از علمای بغداد و محمود بن منده و شماری از علمای اصفهان و ابوالخطاب بن دحیة و گروهی از علمای مصر، به او اجازه داده‌اند. او فقه آموخت و در زمره فقیهان درآمد و به دادن فتوا پرداخت و عنایت و اهتمام فراوانی به حدیث و لغات آن و ضبط اسماء رجال حدیث داشت و آن را مورد مذاکره قرار می‌داد و کتاب الصحیح را بارها به صورت نسخه‌های مکرر تحریر و استنساخ کرد و مقابله نمود و سپس بر ابن مالک قرائت کرد و بعدها شیخ او ابن مالک آن را نزدش استماع کرد.

۱. الدرر الكامنة، ۳ / ۱۷۱ - ۱۷۲؛ تذکرة الحفاظ، ۴ / ۱۵۰۰؛ دول الاسلام، ۲ / ۲۰۷؛ معجم الشیوخ الذهبی، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۴؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۲۵؛ ذیل العبر، ص ۱۸؛ ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۸ - ۱۹؛ المعجم المختص، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۲ / ۳۴۵؛ مرآة الجنان، ۴ / ۲۳۵؛ ذیل التقیید، ۲ / ۲۱۰ - ۲۱۱؛ السلوک مقریزی، ۱ / ۳ / ۹۲۴؛ تالی کتاب وفیات الاعیان، ص ۶۶؛ تذکرة النبیه، ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۳؛ طبقات الاولیاء، ص ۵۱۳؛ اعیان العصر، ۳ / ۴۷۶ - ۴۷۷؛ الوافی بالوفیات، ۲۱ / ۴۲۱؛ النجوم الزاهرة، ۸ / ۱۹۸؛ الدلیل الشافی، ۱ / ۴۷۶؛ طبقات الحفاظ، ص ۵۲۰؛ شذرات الذهب، ۶ / ۳؛ دیوان الاسلام، ۴ / ۴۰۹؛ عقد الجمان، ۴ / ۱۹۹؛ درة الاسلاک، ۱ / برگة ۱۵۶؛ المقتفی ۲ / برگة ۵۵ - ۵۶؛ البدایة و النهایة، ۱۴ / ۲۰؛ المنهج الاحمد، ص ۴۱۰؛ مختصر ذیل طبقات الحنابلة، ص ۸۹؛ المقصد الارشد، شماره ۷۵۹؛ الدر المنضد، ۲ / ۴۵۰؛ موسوعة علماء المسلمین فی لبنان، ۲ / ۱ / ۶۳ - ۶۶؛ معجم المؤلفین، ۲ / ۵۲۰؛ مخطوطات الحدیث بالازهریة، ص ۴۳۸؛ مشیخة شرف الدین الیونینی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ صیدا - بیروت، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م؛ مقدمه، ص ۵ - ۴۴ و اصل کتاب.

دامادش ابن ابی الفتح «مشیخه» ای در یک جلد استخراج کرد که ذهبی گوید: آن را از وی شنیده و استماع کرده‌ام و اضافه می‌کند که من بارها و مکرر از او استماع حدیث نمودم در دمشق و بعلبک، چنانکه دیگر طلاب نیز از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند. همچنین ذهبی در تذکرة الحفاظ، گوید: از شیخ خود امام عالم محدث حافظ شهید ابوالحسین علی بن شیخ فقیه در بعلبک استفاده فراوان بردم و حدیث شنیدم و هفتاد و اندی روز، ملازم وی بودم و او عارف و آگاه به قوانین روایت و حسن الدراية و حاذق در الفاظ و رجال حدیث بود. او در پی استماع حدیث به اماکن مختلف سفر کرد و صاحب اصول و اجزاء و کتب و محاسن بود.

در توصیف وی در جایی دیگر گوید: شرف الدین یونینی فردی متدین، عالم، خوش رو و خوش محاوره و صاحب محاسن متعدد و بی نظیر بود. پدرش از همه حفاظ زمان خود نسبت به حفظ متون احادیث نبوی برتر بود.

وی بارها به دمشق سفر کرد و به نقل حدیث پرداخت و شاگردان بسیاری تربیت کرد و چنانکه اشاره شد، شخصیت‌هایی مانند ذهبی و برزالی از او استفاده کردند و یکبار که در ماه شعبان به دمشق آمد و به نقل حدیث پرداخت، سپس به بعلبک بازگشت و این مصادف با اول ماه رمضان بود و در طی این ماه بود که شخصی فقیر و به قولی دیوانه وارد خانه او و کتابخانه‌اش شد و یونینی در آن زمان در کتابخانه‌اش مشغول مطالعه بود که آن شخص دیوانه که نامش موسی بود، به او حمله کرد و با چاقو مجروحش نمود و چند ضربه هم به سر وی زد و آنگاه که یونینی دستش را سپر سر خود قرار داد دست وی را هم مجروح ساخت و در آن حال موسی را دستگیر کردند و به نزد حاکم شهر بردند و به دستور حاکم و والی موسی را برای اعتراف گرفتن بسیار کتک زدند، اما او خود را به دیوانگی زده و چیزی نمی‌گفت، تا اینکه کشته شد.

یونینی پس از این ضربات چند روزی زنده بود تا اینکه در یازدهم رمضان ۷۰۱ دیده از جهان فرویست و همه مردم بعلبک او را تشییع کردند و در حالی که ۸۱ سال از عمرش گذشته بود در آنجا به خاک سپرده شد.

### شیفتگی وی به کتاب:

چنانکه اشاره شد، ذهبی او را رحاله دانسته و نوشته است که او در طلب حدیث



سفر می‌کرد و به هر شهر و دیار می‌رفت و این مطلب می‌رساند که وی دوستدار علم، حدیث و عالمان بوده است و جالب است که او بارها صحیح بخاری را استنساخ کرده و مقابله نموده است و قطعاً کتابهای دیگر را نیز، استنساخ می‌نموده و از این راه و راه‌های دیگر کتابهای بسیاری تهیه و فراهم کرده و برای خود کتابخانه‌ای مهیا ساخته بود. به گفته ذهبی، وی کتابهای نفیسی به دست آورده و گردآوری نموده بود و همانطور که اشاره کردیم هنگام ضربت خوردن که منجر به کشته شدنش شد هم، در کتابخانه‌اش مشغول مطالعه و تحقیق و تألیف بوده است. به هر حال یونینی را هم جزو دوستداران و شیفتگان کتاب نام برده‌اند.

۱۴۶. ابوالفتح تقی الدین محمد بن علی بن وهب بن مطیع قشیری منفلوطنی مصری معروف به «ابن دقیق العید» و «ابن ابی الطاعه» (۶۲۵ - ۷۰۲ ق / ۱۲۲۸ - ۱۳۰۳ م)<sup>(۱)</sup>، محدث، فقیه، اصولی، عالم، ادیب و شاعر مالکی شافعی و قاضی مصر.

۱. تالی کتاب وفيات الاعيان، ص ۱۰۵؛ الطالع السعيد، ص ۵۶۷؛ المختصر فی اخبار البشر، ۴ / ۵۰؛ ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۲۳ - ۲۵؛ تذكرة الحفاظ، ۴ / ۱۴۸۱ - ۱۴۸۳؛ ذیل العبر، ص ۲۱؛ دول الاسلام، ۲ / ۲۰۷؛ معجم شیوخ الذهبی، ص ۵۴۴ - ۵۴۵؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۲۵؛ المقتفی، ۲ / برگه ۶۲ ب؛ تاریخ ابن الوردی، ۲ / ۲۵۲؛ مرآة الجنان، ۴ / ۲۳۶ - ۲۳۸؛ طبقات الشافعية الكبرى، سبکی، ۶ / ۲ - ۲۳؛ تاریخ سلاطین الممالیک، ص ۱۰۶؛ البداية و النهاية، ۱۴ / ۲۷؛ طبقات الشافعية اسنوی، ۲ / ۲۲۷؛ الوافی بالوفیات، ۴ / ۱۹۳ - ۲۰۹؛ فوات الوفيات، ۳ / ۴۴۳؛ الوفيات ابن قنفذ، ص ۳۲۸؛ الديباج المذهب، ۲ / ۳۱۸؛ اعيان العصر، ۴ / ۵۷۶ - ۶۰۳؛ ذیل التقييد، ۱ / ۱۹۱ - ۱۹۲؛ تذكرة النبيه، ۱ / ۲۵۴ - ۲۵۵؛ درة الاسلاک، ۱ / برگه ۱۶۲؛ طبقات الفقهاء الشافعيين ابن کثير، ۲ / ۹۵۲؛ السلوك مقریزی، ۱ / ۳ / ۹۲۹، ۹۴۷، ۹۴۸؛ طبقات الشافعية ابن قاضی شهبه، ۳ / ۸۴ - ۸۶؛ المقفی الكبير، ۶ / ۳۶۷؛ تاریخ ابن خلدون، ۵ / ۴۱۸؛ الدرر الكامنة، ۴ / ۲۱۰ - ۲۱۴؛ النجوم الزاهرة، ۸ / ۲۰۶؛ فتح المغیث سخاوی، ۱ / ۹۰؛ تاریخ الخميس، ۲ / ۴۲۶؛ حسن المحاضرة، ۱ / ۳۱۷؛ طبقات الحفاظ، ص ۵۱۳؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۸۳؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱ / ۵۳، ۵۴، ۹۹؛ الدلیل الشافعی، ۲ / ۶۵۸؛ تاریخ ابن سباط، ۲ / ۵۸۱؛ بدائع الزهور، ۱ / ۱ / ۴۱۱ - ۴۱۲؛ مفتاح السعادة، ۲ / ۳۶۱؛ دیوان الاسلام، ۲ / ۲۹۵ - ۲۹۶؛ کشف الظنون، ۱ / ۱۳۵، ۱۵۸ و ۲ / ۱۱۵۷، ۱۱۶۵، ۱۱۷۰، ۱۱۷۶، ۱۱۸۸، ۱۸۵۶؛ درة الحجال، ۲ / ۱۵؛ شذرات الذهب، ۶ / ۵؛ البدرا الطالع، ۲ / ۲۲۹ - ۲۲۲؛ معجم المؤلفین ۱۱ / ۷۰ (۳ / ۵۵۳ - ۵۵۴)؛ الاعلام زرکلی، ۷ / ۱۷۳؛ تاریخ الادب العربی، ۲ / ۶۳ و ذیل آن، ۲ / ۶۶؛ مقدمة إحکام الأحکام، ص ۱۴ - ۴۳؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۳ / ۵۰۹ - ۵۱۱؛ شجرة النور الزكية، ص ۱۸۹.

نسبت وی به یهز بن حکیم قشیری باز می‌گردد و دقیق العید لقب جدش وهب است و مادرش دختر شیخ مقترح از علمای بزرگ مصر بوده است.

وی روز شنبه ۲۵ شعبان در صحرای عذاب در ساحل شهر ینبع حجاز دیده به جهان گشود و در شهر قوص مصر محل سکونت اصلی پدرش، پرورش یافت و مقدمات علوم از جمله قرائت قرآن مجید را در آنجا فراگرفت و فقه مالکی را نزد پدرش مجدالدین ابن دقیق العید مالکی و همچنین فقه شافعی را نزد پدرش و نزد بهاء الدین هبة الله قفطی آموخت، سپس عازم قاهره شد و در آنجا نزد اساتید و علمای آن دیار دانش آموخت و حدیث شنید که از آن جمله می‌توان کسانی مانند ابومحمد ابن عبدالسلام و ابوالحسن ابن مقیر و ابن رواج و جمعی دیگر را نام برد که از آنان حدیث شنید و بعد عازم دمشق شد و نزد ابن عبدالدائم و ابوالبقاء خالد بن یوسف به استماع حدیث پرداخت و سپس در طلب حدیث و فراگیری دانش و معرفت به اسکندریه و دیگر شهرهای بلاد اسلامی، سفر کرد و استماع حدیث نمود که برخی از اساتیدش عبارتند از: عبدالعظیم منذری، ابوالحسن محمد بن انجب صوفی بغدادی، ابوعلی حسن بن محمد تیمی بکری، ابوالحسن عبدالوهاب بن حسن دمشقی و گروهی دیگر که در منابع به تفصیل آمده است.

صفدی در وصف او گوید: امام و صاحب فنون، محدثی نیکو، فقیهی دقیق و با وقار، کم سخن اما دارای عقلی وافر که صیت اشتهارش در زمان حیات خود او و استادانش در همه جا پیچید و به مذاهب مالکی و شافعی آشنایی کامل داشت و ابتدا مالکی مذهب بود، اما بعدها مذهب شافعی را پذیرفت و خود مجدّد مذهب شافعی گردید.

وی پس از سفرهای مختلف و استفاده از محضر اساتید و بزرگان و عالمان روزگار خویش، بالاخره به قوص بازگشت و در مدرسه نجیبیه و مدارس دیگر، به تدریس و تربیت شاگردان پرداخت و سپس به قاهره عزیمت کرد و در آنجا در مدارس فاضلیّه، کاملیه، صالحیه، و در مدرسه مجاور مقبره شافعی به تدریس پرداخت و بسیاری از علما و فضلا و طلاب و اصحاب حدیث از او کسب فیض کرده و استماع حدیث نمودند که از آن میان می‌توان به کسانی مانند فتح الدین ابن سید الناس، قطب الدین ابن منیر، علاءالدین قونوی، علم الدین اخنائی، شمس الدین محمد بن ابی القاسم بن



عبدالسلام، شمس الدین محمد بن احمد بن حیدره، شمس الدین محمد بن احمد بن عدلان، اثیر الدین ابو حیان محمد بن یوسف غرناطی را نام برد.

ذهبی خود تصریح کرده که تعداد بیست حدیث را از ابن دقیق العید شنیده و روایت کرده است.

ابن دقیق العید از نظر اجتماعی و سیاسی نیز موقعیت ممتازی داشته و در نزد سلاطین زمان خود، از احترام فراوانی برخوردار بوده و مدتی مقام قاضی القضاتی مالکیان در شهر قوص را به عهده داشت، سپس از آن مقام کناره گیری نموده و به قاهره رفت و پس از اینکه مذهب شافعی را برگزید، مقام قاضی القضاتی شافعیان را قبول کرد و سالها در آن مقام باقی ماند و در این فاصله اقدامات اصلاحی فراوانی انجام داد.

او در شعر و ادب نیز دست داشت، محتوای اشعار او بیشتر پند، وصف وضعیت خود و ذکر مفارقت دوستان، مدح و ستایش پیامبر اکرم (ص) و قصاید دیگر است. بسیاری از اشعار او را صفدی، اوفوی، ابن شاکر کتبی، سبکی و برخی دیگر از مراجع آورده اند. قصایدی از اشعار او ضمن مجموعه شعر خطی در موزه عراق به شماره ۶۳۳۹ / ۱ موجود است.

وی در قاهره، چشم از جهان فرو بست و در تشییع جنازه وی بسیاری از مردم قاهره و دیگر شهرهای اطراف قاهره، امرا و اعیان دولت و نایب السلطنه مصر شرکت کردند و بعد هم در قرافة الصغری کنار آرامگاه استادش ابن عبدالسلام به خاک سپرده شد. شرح حال و ترجمه او را قطب الدین حلبی و فتح الدین یعمری و شمس الدین ابن نباته و دیگران گردآوری و نوشته اند. او به کسی اجازه نمی داد مگر در آنچه خود شنیده و استماع کرده بود و مختصراً می نوشت: «أجزت لهم ما حدثت به من مسموعات».

### شیفتگی وی به کتاب:

تقی الدین ابوالفتح ابن دقیق العید شبها نمی خوابید و بیشتر اوقاتش به مطالعه و تعلّم و تألیف و تصنیف و عبادت و ذکر و اصلاح نفس می گذشت و فقط بعد از نماز صبح، خواب کوتاه و مختصری می کرد و سپس بر می خاست و به مشاغل روزانه و رتق و فتق امور و امور قضا می پرداخت.

از آثار فراوان و شمار زیاد تألیفات و تصنیفاتش می‌توان به میزان علاقه و اشتیاق و عشق وی به مطالعه و تحقیق و علم و شیفتگی او به کتاب پی برد. البته قسمت بسیاری از آثار او اکنون در دست نیست و فقط در منابع و مآخذ بعدی که از آنها استفاده کرده یا از آنها نام برده‌اند، می‌توان اسامی آنها را یافت. در میان آثار باقی مانده از او که برخی چاپ شده و بعضی هم به صورت مخطوط باقی مانده، اشارات فراوانی است به منابع و مآخذی که ابن دقیق العید در موقع تألیف و تصنیف آثارش از آنها استفاده کرده که تعدادشان فراوان است و ظاهراً همه آنها را در اختیار داشته و یا در کتابخانه‌های مختلف مدارس و مساجد آنها را مطالعه نموده است.

برخی از آثار چاپی او به این شرح است:

۱. إحصاء الأحكام فی شرح عمدة الأحكام، این کتاب نخستین بار در قاهره و در ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م و سپس در بیروت و بعد به کوشش احمد محمد شاکر در بغداد انتشار یافته است.
  ۲. الاقتراح فی بیان الاصطلاح، که در بیروت و در ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م منتشر شده است.
  ۳. الالمام فی احادیث الأحكام، که شروح مختلفی هم بر آن نوشته شده. این کتاب یک بار در ریاض و سپس به کوشش محمد سعید مولوی در دمشق در ۱۹۶۳ م و بار دیگر در بیروت در ۱۹۷۶ م چاپ شده است.
  ۴. شرح الأربعین حدیثاً النوویة، که در قاهره، بدون تاریخ و در بیروت در ۱۹۸۶ م به چاپ رسیده است.
  ۵. تقریظ رسالة زجر المفتری علی ابی الحسن الاشعری، که در طبقات الشافعیة سبکی به چاپ رسیده (در جلد ۳ / ۴۳۸ - ۴۴۴ و ۹ / ۲۱۲، ۲۳۱ - ۲۴۴).
  ۶. نامه‌ای از ابن دقیق العید به نائب خود قاضی اخمیم نوشته و اصل نامه در کتاب الطالع السعید ادفوی در صفحات ۵۹۷ - ۵۹۹ چاپ شده است.
- برخی از آثار وی نیز به صورت مخطوط باقی است که از آن میان می‌توان به دو اثر تحفة اللیب فی شرح التقریب که نسخه‌ای از آن در برلین و عکس از آن در معهد المخطوطات قاهره موجود است و دیگری کتاب نبذة فی علوم الحدیث که نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا موجود است.
- اما نکاتی که مستقیماً به شیفتگی وی به کتاب دلالت دارد و آن نکات به این شرح است:



الف. ادفوی گوید: وی از قدرت فوق العاده و شیفتگی خاصی در مطالعه برخوردار بود و من در کتابخانه مدرسه نجیبیه در شهر قوص کتابهایی را دیدم که از جمله آنها کتاب عیون الادله ابن قصار در حدود سی جلد بود و بر آنها علامات و دستنوشته هایی از ابن دقیق العید وجود داشت.

ب. همچنین همو گوید: کتابهای مدرسه سابقیه را دیدم و در آنجا کتاب سنن بیهقی را دیدم که در هر جلد آن علامتی و نوشته ای از ابن دقیق العید موجود بوده و در همان مدرسه کتاب تاریخ بغداد خطیب بغدادی و معجم الکبیر طبرانی و البسیط واحدی و جز اینها را دیدم که ابن دقیق العید آنها را مطالعه کرده و بر آنها یادداشت هایی نوشته و بر آنها علامت زده بود.

ج. نوشته اند که وی کتاب الشرح الکبیر رافعی را که پیدا شده بود، به هزار درهم خریداری کرد و به دلیل علاقه به کتاب و مطالعه آنها فقط نمازهای فریضه را می خواند و فوراً مشغول مطالعه می شد.

د. گویند وی کتابهای کتابخانه مدرسه فاضلیه در قاهره را از اول تا آخر مطالعه کرده بود.

هـ. وی با اینکه مدام مورد توجه سلاطین و امیران و حکام وقت بود و بیشتر دوران زندگیش یا قاضی بود یا قاضی القضاات، اما بیشتر اوقات زندگی خود را در فقر و فاقه کامل و احتیاج به گرفتن قرض الحسنه سپری کرد، تا آنجا که گاهی آبرو گرو می گذاشت و همین امر باعث شد که امین الحکم در قاهره او را به نزد قاضی القضاات بدرالدین محمد ابن جماعه فراخواند به خاطر دینی که از بچه های یتیم به گردن داشت و ابن جماعه بین آنان واسطه شد و شفاعت وی کرد و قرار شد که جامگیه کاملیه به عنوان بازپرداخت دین او باشد، سپس ابن جماعه به ابن دقیق العید گفت: من به خاطر دیون تو، بر تو هراسناکم و ابن دقیق العید جواب داد که هیچ چیز جز عشق به کتاب مرا در این وادی دین و قرض نیانداخته است.

همه این موارد و جز اینها که در کتابهای تراجم راجع به او گفته شده، نشانگر شیفتگی بی حد و حصر و علاقه عجیب وی به کتاب و علم و مطالعه کتابها می باشد.